نگاهی تاریخی به مسأله نفوذ در جامعه اسلامی

سیاست پیامبر (ص) در برخورد با منافقین

■ محمدصادق حاج‌صمدی ■

امروز می‌شود براحتی مردم زمان پیامبر و امیرالمومنین را به مومنین، منافقین و ... تقسیم کرد اما نکته‌ای که همیشه مهجور می‌ماند این است که در آن دوران تمام سپاهی که پیامبر با خود به بدر، احد یا دیگر غزوات می‌بردند شامل همین منافقین، مرجفه، مسلمین و تعداد محدودی از مومنین می‌شد. تا جایی که تمییز این دسته‌ها از هم در روزگار خود کاری ناشدنی و امری خطیر بود. در واقع امروز است که می‌توان به شهادت تاریخ و پس از فرو نشستن غبار فتنه‌ها و شبهه‌ها و پس از اتمام ماجرا درباره شخصیت‌های صدر اسلام قضاوت کرد در حالی که برخورد با ایشان نیازمند ظرافتی بود که تنها از معصوم برمی‌آمد و اگر امروز هر یک از فتنه‌هایی که هر کدام از اینها در زمان خود ایجاد کرده بودند را بدون عکس‌العمل پیامبر در نظر بگیریم بی‌جواب می‌مانند. به عبارت دیگر عمده مسلمین صدر اسلام را نه امثال سلمان و اباذر که نومسلمانانی از قشر خاکستری تشکیل می‌دادند، به‌علاوه اهل مرجفه که شایعات منافقین را پخش می‌کردند و منافقینی که نیروی برخی از آنها تا پای فلج کردن سپاه اسلام و تحمیل حکمیت و صلح امام حسن نیز پیش می‌رفت. بویژه که رفتار با نفاق به‌رغم اهمیتش تا بدانجا با محدودیت مواجه است که ممکن است پیامبر اعدام کسی مانند عبدالله بن ابی را هم به مصلحت نبینند.

در نتیجه شناخت جریان‌های نفاق در صدر اسلام و نوع برخورد پیامبر و ائمه با آنها باعث می‌شود مواردی مانند انتظار بیش از حد از رهبر جامعه یا موضوعاتی مانند محاکمه سران فتنه و برخورد با عوامل نفوذ و بیت‌های نفاق اصلاح شود. لذا در این گفتار سعی بر این است با نگاهی گذرا به زندگی و نقش برخی از اهل فتنه صدر اسلام، برخورد با ماوقع امروز منطقی‌تر و حساب شده‌تر صورت پذیرد.

یکی از معروف‌ترین منافقین زمان پیامبر و از معدود اهل نفاق که در عهد حیات پیامبر اعظم رسوا شده بود «ابوحباب عبدالله ابن اُبَی بن سلول» بود. او که برادر رضاعی «عثمان عفان» و از خزرج بود چنان سیادتی در میان اهل مدینه داشت که ۲ قبیله اوس و خزرج که ده‌ها سال با هم در نزاع بودند پذیرفتند تا کار در مدینه بر او قرار گیرد و گفته می‌شود تاجی نیز به ارزش ۵۰ هزار دینار برای او تهیه کرده بودند تا زمام امور را در دست بگیرد. لکن پس از بعثت پیامبر و اسلام آوردن اهل مدینه، طبعا سیادت شهر از او به پیامبر منتقل شد و همین مساله بود که موجب شد ابوحباب کینه اسلام و پیامبر را در دل داشته باشد و در اولین برخورد خود با پیامبر، ایشان را چنین خطاب دهد که «به سوی همان کسانی برو که تو را فریفتند و با تو حیله کردند و تو را به اینجا کشاندند. نزد همانان برو و ما را در سرزمین خودمان فریب ندهٔ!» لکن «سعد ابن عباده» که بزرگ خزرج بود و در سقیفه نیز ادعای خلافت داشت وساطت کرد و قضیه را فیصله داد. با این حال تا ۲ سال بعد از هجرت نیز ایمان نیاورد و وقتی امید خود را از شکست مسلمین در بدر از دست رفته دید مسلمان شد و رفتاری محتاطانه‌تر در قبال مسلمین پیش گرفت. پس از آن نیز از آنجا که از معدود کسانی بود که در مدینه خواندن و نوشتن می‌دانست و خطی خوش داشت در زمره کاتبان وحی درآمد.

سال بعد کفار قریش برای انتقام از مسلمین با ۵-۳ هزار نفر نیت مدینه کردند و یهودیان بنی قینقاع که از ابتدای ورود اسلام به مدینه سر ناسازگاری و مخالفت با مسلمین داشتند، طی ماجرایی زنی از مسلمین را کشته و به تحریک ابوحباب که به واسطه رابطه‌اش با یهودیان مورد عتاب پیامبر هم واقع شده بود و به پشتوانه لشکر مشرکان، از پرداخت غرامت امتناع ورزیدند و بدین ترتیب نسبت به مسلمانان اعلام جنگ کردند و به قلعه‌های خود پناه بردند. مسلمانان، یهودیان را محاصره کردند و چون ۲ هفته از ماجرا گذشت و خبری از مکیان نشد و عبدالله بن ابی که خود در برانگیختن بنی‌قینقاع نقش داشت واسطه بین ایشان و مسلمین شد و غزوه با اخراج ایشان و تخریب حصارشان پایان یافت.

چون پیامبر از جنگ با یهودیان فراغت یافت و آماده جنگ با مکیان شد، با بزرگان مکه بر سر رویارویی با ایشان به شور نشست و عبدالله ابن ابی رای به ماندن در مدینه داد لکن «حمزه» و بعضی دیگر رای به خروج دادند و پیامبر ایشان را پذیرفت. چون سپاه اسلام که تعداد آن به یکهزار نفر می‌رسید به سمت احد از مدینه خارج شدند و سحرگاه به محلی به نام «شوط» رسیدند و مقابل مشرکان قرار گرفتند؛ ابوحباب به بهانه‌هایی نظیر اینکه پیامبر باید نظر او را می‌پذیرفت و این جنگ مغلوبه است، به همراه ۳۰۰ نفر از لشکر جدا شد و باعث شد یک‌سوم سپاه اسلام به مدینه بازگردد. این خیانت وی باعث شد مکیان بر مسلمانان دلیر شدند و «بنی حارثه» و «بنی‌سلمه» نیز قصد بازگشت کنند که به فضل الهی منصرف شده و ثابت‌قدم ماندند. چون عبدالله نیت مدینه کرد، «عبدالله بن حرام» پدر جابر انصاری آنان را انذار داد اما تاثیر نکرد و آیه «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُواْ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوِ ادْفَعُواْ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لاَّتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» درباره ایشان نازل شد.

وقتی مشرکان بر اهل مدینه پیروز شدند و مسلمانان به شهر بازگشتند ابوحباب دست از جوسازی برنداشت و پیامبر و یارانش را نکوهش می‌کرد که اگر رای او را پذیرفته بودند نتیجه جنگ به نفع مسلمین تغییر می‌کرد.

پس از احد، بنی نضیر که پیمان بسته بودند در جنگ و صلح متحد پیامبر باشند با قریش هم‌پیمان شدند و اقدام به ترور پیامبر کردند لکن این اقدام توسط فرشته وحی برملا شد و بنی نضیر به قلاع خود در شمال شرق مدینه گریختند. پس از آن پیامبر ایشان را مهلت داد تا همچون بنی قینقاع از مدینه خارج شوند اما عبدالله بن ابی، بنی‌نضیر را به ماندن در قلعه‌های خود تحریک کرد و پیغام داد که او و دیگر اعراب ایشان را رها نخواهند کرد و با کمک غطفانیان و دیگر متحدان‌شان پیامبر را شکست خواهند داد. وی نامه‌ای به کعب بن اسعد بزرگ بنی قریظه فرستاد تا علیه پیغمبر همداستان شوند لکن بنی قریظه نپذیرفتند اما حی ابن اخطب که از بزرگان یهود بود با پسر ابی علیه پیامبر متحد شد و لشکری گرد آورد و به یاری بنی‌نضیر شتافت. با این حال ابوحباب عملا در جنگ علیه مسلمین شرکت نکرد و یهودیان را نیز در نبرد تنها گذاشت. چون محاصره بنی‌نضیر طولانی شد ایشان حکم پیامبر را مبنی بر خروج از مدینه پذیرفتند و راهی خیبر شدند. با این حال تنها پس از غزوه بنی مصطلق است که سرکرده منافقان مدینه نفاق خود را آشکار می‌کند. پس از بازگشت از نبرد، مسلمین در مریصیع اردو زدند. لکن «ججحاج مسعود غفاری» که غلام عمر بود و از مهاجران محسوب می‌شد با یکی از انصار بر سر آب درگیر می‌شوند و ججحاج از مهاجران و حلیف بن عوف از انصار کمک می‌طلبند و خزرجیان به یاری او می‌آیند و کار بالا می‌گیرد تا با وساطت مهاجر و انصار درگیری فروکش می‌کند. چون خبر به عبدالله می‌رسد سخنرانی می‌کند: «آیا کار به جایی کشیده که اینان در سرزمین ما و در شهر ما بر ما برتری جویند؟! این کاری است که خودمان با خودمان کرده‌ایم. مَثَل ما و مهاجران همان است که گفته‌اند: سگت را فربه کن تا تو را بخورد... به خدا اگر به مدینه بازگردیم ما عزیزان مدینه، ذلیلان مهاجر را بیرون می‌کنیم و...» و قصد می‌کند وقتی به مدینه رسیدند پیامبر و مهاجران را از آن بیرون کنند. پس از آن خبر ماجرا توسط جوانی به نام «زید بن ارقم» به پیامبر می‌رسد اما پسر ابی گفته‌هایش را انکار می‌کند و بعضی بزرگان انصار نیز آن را تکذیب می‌کنند. با این حال عمر خطاب پیامبر را به اعدام او تشویق می‌کند و میان سپاه ولوله می‌افتد. پیامبر بلافاصله دستور به حرکت به سمت مدینه دادند تا مساله فیصله یابد و دودستگی ایجاد نشود و لشکر از مریصیع تا چاه‌های بقعا در نزدیکی مدینه یک شبانه‌روز حرکت کردند و جز در وقت نماز توقف نکردند. چون به بقعا رسیدند عبدالله بن عبدالله بن ابی که از مومنین بود بر پدرش خشمگین شد و نزد پیامبر آمد تا اگر شایعه اعدام پدرش صحیح است خود او را بکشد. لکن پیامبر حکم به مدارای با او می‌کنند و پسر را از قتل پدر بازمی‌دارند.

چون عبدالله ابن ابی گفتار خود را انکار کرد کار بر زید ابن ارقم دشوار شد و انصار او را ملامت کردند که بر بزرگ ما دروغ بستی و مورد شماتت قرار گرفت تا اینکه سوره منافقون در تایید وی نازل و پسر ابی رسوا شد. بعد از این واقعه بنی خزرج که از بستگان او بودند ابوحباب را ملامت کردند و او رای خود را از دست داد و نقل است که پیامبر خطاب به عمر که پیشنهاد اعدامش را داده بود، گفته بودند: «اگر آن روز وی را کشته بودم کسانی به واسطه او آزرده می‌شدند اما اگر امروز امر کنم همان‌ها او را خواهند کشت». لکن عبدالله پس از آن نیز دست از توطئه برنداشت و به دروغ‌پراکنی علیه پیغمبر و همسران ایشان مشغول شد تا اینکه ۲ ماه پس از جنگ تبوک به بیماری لاعلاجی گرفتار آمد و بدنش کرم گذاشت و در خانه محصور شد چنانکه هیچ کس برای دیدن او نمی‌رفت و عملا به سرنوشت سامری مبتلا شد. با این حال پیامبر لباس خود را به اصرار فرزندش برای کفن او می‌دهند و باز به اصرار وی بر جنازه ابوحباب نماز خواندند.

اگرچه پسر ابی در میان مومنین به عنوان منافق شناخته می‌شد اما عمرو بن امیه ضمری نقل می‌کند که چون در تابوت قرار گرفت از ازدحام جمعیت امکان نزدیک شدن به تابوت نبود و جز اهل قبیله‌اش، یهود بنی قینقاع و از دیگر عشایر نیز سعد بن حنیف، زید بن لصیت، سلامه بن حمام، نعمان ابن ابی عامر، رافع بن حرمله، مالک بن ابی نوفل و... در تشییع وی حاضر بودند. باید به این توجه داشت که ممکن است برخی از این اسامی امروز به عنوان منافقین شناخته شوند اما آن روز ایشان ملای قوم محسوب می‌شدند. همچنین نقل است که بر سر داخل کردن جنازه در قبر نیز نزاعی درگرفته بود تا این فضیلت نصیب چه کسی شود تا اینکه پسرش عبدالله، سعدبن عباده و اوس بن خولی وارد قبر شدند و او را دفن کردند و اینچنین کار یکی از بزرگان منافقین مدینه خاتمه یافت.

***

«امروز در این کشور عبدالله بن ابی‌های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بن دندان قبول نکردند! در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبدالله بن ابی» بود که با یهودی‌ها، کفار قریش و جاسوس‌های امپراتوری روم می‌ساخت و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، برای اینکه شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد، چرا؟ چون قبل از آنکه پیامبر به مدینه بیاید، او تصور می‌کرد در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! در واقع پیامبر مقام او را از او سلب کرده بود. امروز در این کشور «عبدالله بن ابی»هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آنها و متعلق به آنهاست. کسانی که نه فقاهت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبدالله بن ابی» خوش‌رفتاری کرد و او را مجازات نکرد. نظام اسلامی هم با اینها خوش‌رفتاری کرد و به مجازاتشان نپرداخت. اینها امروز به برخی پدیده‌هایی که دست دشمن در آنهاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعالیت‌های منافقانه خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسؤولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند!

شما جوانان عزیز بدانید، در هر جایی که یک تظاهرات اسلامی یا انقلابی یا دینی از خودتان نشان می‌دهید- وقتی در مجالس دعا شرکت می‌کنید، وقتی در مجامع اعتکاف شرکت می‌کنید، وقتی در تظاهرات بیست و دوم بهمن شرکت می‌کنید، وقتی در روز قدس شرکت می‌کنید، وقتی مسؤولان کشور مثل رئیس‌جمهور و دیگران را مورد احترام قرار می‌دهید- از هر حرکت‌تان که نشان‌دهنده دینداری و علاقه‌مندی شما به انقلاب باشد، منافقین به خودشان می‌لرزند و ناراحت می‌شوند! اینها همان کسانی هستند که با حرف‌های خود، با اظهارات خود، با موضع‌گیری‌های خود، با تبلیغات خود، احیاناً با دخالت خود در بعضی اغتشاش‌ها، دشمن خارجی را امیدوار می‌کنند و دشمن خارجی خیال می‌کند که حال باید به سمت تصرف ایران، تسلط بر ملت ایران و در هم شکستن مقاومت انقلابی ۲۱ ساله ملت ایران بیاید. در واقع اینها مقصرند؛ اینها به دشمن روحیه می‌دهند». (۷۹/۲/۱ رهبر انقلاب)

***

همان‌طور که گفته شد، اگرچه آیات قرآن بارها برای رسوایی او و جریانی که رهبری می‌کرد نازل شده بود با این حال به شهادت تاریخ تشییع جنازه باشکوهی برای وی برگزار شد و جماعت بسیاری در تشییع وی شرکت کردند. بر سر افتخار دفن وی نزاعی شکل گرفت و حتی پیامبر نیز به‌دلایلی بر جنازه وی نماز گزاردند. نکته دیگر در این زمینه این بود که شاید او را بتوان دومین شخصیت معروف و تاثیرگذار در تاریخ ادیان دانست که طبیعتا به حصر خانگی محکوم شده بود. سامری نیز که در بنی‌اسرائیل طغیان کرده و ایشان را به گمراهی کشانده بود پس از ماجرای گوساله‌اش به خواست خدا به بیماری وسواس دچار و به حصر خانگی محکوم شد. خود را در خانه‌اش حبس کرد و مردم از رفت و آمد با وی بدون دخالت حضرت موسی منع شدند. عبدالله بن ابی نیز پس از رسوایی‌اش در ماجرای تبوک به بیماری لاعلاجی گرفتار آمد و بدنش کرم گذاشت و او نیز به حکم الهی به‌واسطه همین بیماری در خانه حصر شد تا هیچ کس با او رفت و آمد نداشته باشد و خود نیز از ترک خانه ناتوان باشد. آنچه در این زمینه قابل توجه است این است که ابن ابی در زمان خویش رسوا شده بود تا حدی که خلیفه دوم نیز به نماز پیامبر بر او اعتراض کرده بود با این حال روش برخورد با امثال سامری اعدام ایشان نبوده است.

به هر حال طبعا عبدالله بن ابی تنها شاخصی در میان تعداد زیاد منافقین مدینه بود و دیگرانی نیز مانند اهل خانه ابوسفیان و حتی کسان دیگری که امروز نیز به‌دلایل متعدد نمی‌توان از آنها به‌عنوان اهل نفاق نام برد وجود داشتند. بویژه که شکل‌گیری نفاق در میان نو مسلمانان مولود ایجاد حکومت در مدینه نبود و حتی در میان سابقون و مهاجران نیز بودند آنهایی که با ظرافت و دقت دریافته بودند دعوت پیامبر به اسلام حتی در شعب ابی‌طالب محکوم به فتح عربستان است فلذا به اسلام گرویده بودند تا خود را از جریانی رو به زوال نجات دهند و برای خود موقعیتی در میان مسلمانان دست و پا کنند. خصوصا که اخباری از یهودیان و مسیحیان درباره نبوت پیامبر اسلام شنیده و از نتیجه آن مطمئن بودند. مثلا نقل کرده‌اند حتی برخی بزرگان صحابه نیز به‌واسطه تصدیق یهودیان و مسیحیان ایمان آورده بودند. خلیفه اول در یک سفر تجاری به شام از کاهنان شنیده بود پیامبری در مکه است و چون از سفر بازگشته بود اسلام آورد یا عثمان نیز با تایید یهودیان به حقانیت پیامبر اسلام آورد یا طلحه نیز در بصره از راهبی شنیده بود که پیامبری هست و چون به مکه آمد پسر ابی قحافه او را نزد پیامبر برد و مسلمان شد.

با این حال کسانی از کفار نیز بودند که در اسلام طمع کرده بودند اما به اسلام نگرویدند مانند آنکه یکی از بنی‌عامر گفته بود: به خدا سوگند، اگر من این جوان قریشی را در اختیار می‌داشتم، همه عرب را به وسیله او می‌خوردم. وی به رسول خدا(ص) چنین پیشنهاد کرد: اگر ما با تو بیعت کنیم و آنگاه خداوند تو را بر مخالفانت پیروز کند، آیا می‌پذیری پس از تو قدرت و جانشینی از آن ما باشد؟ حضرت در پاسخ فرموده بودند: جانشینی من امری الهی است و او در هر جا که خود بخواهد قرارش می‌دهد. مرد عامری نیز با این استدلال که آیا می‌خواهی پس ما در مقابل عرب جان‌نثار تو باشیم و پس از آنکه خداوند تو را پیروز کرد قدرت از آن دیگران باشد؟ ما را به قدرت تو نیازی نیست؛ دعوت آن حضرت را نپذیرفتند.

به‌عبارت دیگر منافقین دوران پیامبر را می‌توان به ۲ دسته تقسیم کرد. آنها که به‌منظور ضربه زدن به اسلام ادعای ایمان کرده بودند و دسته دوم که به‌منظور انتفاع از دین جدید مسلمان شده بودند. نکته قابل توجه در این باره این است که پیامبر با توجه به وضعیت موجود تنها توان مقابله با منافقین گروه اول مانند یهودیانی که تغییر آیین داده بودند یا امثال عبدالله ابی را داشتند و برخورد با گروه دوم امکان‌پذیر نبود، چرا که وجهه ایشان بین مسلمین از گروه اول موجه‌تر بود و بعضا در موارد حساس افتخاراتی به‌ظاهر برای خود کسب کرده بودند و حذف ایشان هزینه‌ای گزاف داشت. در نتیجه به‌رغم تمام توطئه‌ها گروه دوم آزادانه دست به‌کار بودند و برای آینده برنامه‌ریزی می‌کردند.

بعد از رحلت پیامبر و با تثبیت اسلام در شبه‌جزیره عربستان گروه اول عملا دچار چنددستگی شدند. عده‌ای از آنها به جنگ با مسلمین روی آوردند و دشمنی خود را آشکار کردند و توسط سپاه اسلام منکوب شدند. عده دیگری نیز در دولت خلفای اول و دوم به‌کار گرفته شدند و در واقع پس از پیامبر کار به‌شکلی قرار گرفت که زمینه فعالیت بسیاری از آنان فراهم آمد تا جایی که امیرالمومنین علیه ایشان در خطبه ۲۱۰ نهج‌البلاغه فرمودند ثم بقوا بعده علیه و آله السلام، فتقربوا الی أئمه الضلاله و الدعاه إلی النار بالزور و البهتان، فولّوهم الأعمال و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس و أکلوا بهم الدنیا.

آنان (منافقان) پس از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) باقی ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش، با دروغ و تهمت نزدیک شده، این پیشوایان گمراهی هم به آنها حکومت بخشیدند و به آنها منصب دادند و بر گردن مردم سوار کردند و پیشوایان گمراه به وسیله آنان به دنیا رسیدند. و چون به خلیفه دوم اعتراض می‌کردند چرا کار را به ایشان سپردی می‌گفت نستعین بقوه‌المنافق و اثمه علیه. من از نیروی منافقین در حکومتم استفاده می‌کنم و گناه نفاق به گردن خودشان است. (سنن الکبری للبیهقی، ج ۹) همچنی وقتی حذیفه به او می‌گوید: به چه مجوزی از قرآن و سنت، از منافقین استفاده می‌کنی و آنها را در رأس کارها قرار داده‌ای؟ گفت: انی لأستعمله لأستعین بقوته ثم أکون علی قفائه. من از نیروی آنها استفاده می‌کنم و مراقب آنها هستم. (کنزالعمال للمتقی الهندی، ج۵) در این باره کار تا آنجا پیش رفت که حضرت صدیقه علیهاالسلام در خطبه خود فرمودند ظهرت فیکم حسکه‌النفاق؛ تیغ‌های نفاق در میان شما آشکار شد.

گروه دیگری از منافقین زمان پیامبر نیز بودند که در حکومت خلفای اول و دوم وارد نشدند و با ایشان هم رای نبودند که از آنها می‌توان آل‌امیه را به بزرگی ابوسفیان نام برد. تا جایی که پس از ثقیفه به امام علی علیه‌السلام گفته بود دستت را بده تا من با تو بیعت کنم و دست تو را به عنوان خلیفه مسلمانان بفشارم که هر گاه من با تو بیعت کنم، احدی از فرزندان عبد مناف با تو به مخالفت بر نمی‌خیزد. لکن امام علیه‌السلام فرموده بودند تو جز فتنه و آشوب هدف دیگری نداری. مدت‌ها بدخواه اسلام بودی. مرا به نصیحت و پند و سواره و پیاده تو نیازی نیست. (ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه ج۲، ص۴۵) این دسته تا زمان عثمان برکنار بودند تا وقتی کار بر پسر عفان مقرر شد و او به توصیه ابوسفیان که در خانه‌اش به ایشان گفته بود: «خلافت را دست به دست بگردانید و کارگزاران خود را از بنی‌امیه انتخاب کنید، زیرا جز فرمانروایی هدف دیگری نیست، نه بهشتی است و نه دوزخی»؛ خاندان امیه و خویشانش را به‌کار گرفت.

همچنان این نکته نباید فراموش شود که جز دسته اول که دشمنی خود را آشکار کردند؛ دیگران را امروز که غبار فتنه‌ها سال‌هاست فرونشسته به‌عنوان منافق می‌شناسیم و با این حال هنوز حتی بسیاری از آنها همچون خالد بن ولید در میان برخی مذاهب اسلامی جایگاهی ویژه و محترم دارند. در نتیجه پس از رحلت پیامبر همان‌ها با عناوین مختلفی نظیر سابقون جایگاهی ویژه میان عامه مسلمین داشتند و جز اندکی از خباثت طینت آنها مطلع نبودند و از آن گذشته امکان برخورد با ایشان نیز وجود نداشت. همچنین بررسی منافقین در زمان خلفای اول تا سوم موضوع بحث حاضر نیست و پس از این نیز درباره اهل نفاق و عوامل نفوذی در زمان حکومت امیرالمومنین مانند اشعث بن قیس و شیوه‌های برخورد ایشان پرداختی اجمالی صورت خواهد گرفت.

پاورقی ۴

متن کتاب «تیه‌ری میسان»، نویسنده فرانسوی درباره حادثه ۱۱ سپتامبر

دروغ بزرگ

اینکه سیستم رادار ارتش آمریکا از تعیین موقعیت هواپیمایی در شعاع چند ده کیلومتری مرکز رادار عاجز باشد و همین‌طور قضیه فرار و فریب دادن جنگنده‌های اف ـ ۱۶ توسط هواپیمای مسافری چندان باورکردنی نیست. به همین خاطر اطلاعیه NORAD را نمی‌توان معتبرتر از توضیحات دستپاچه رئیس ستاد مشترک (مه یر) در مقابل کمیته نیروهای مسلح مجلس سنا دانست؛ حتی اگر باور کنیم هواپیمای یادشده توانسته موانعی نظیر جنگنده‌های اف ـ ۱۶ را پشت سر بگذارد، احتمالا می‌توانسته هنگام پرواز به سوی پنتاگون هدف قرار گرفته باشد. موضوع محرمانه بودن ساختار دفاعی محل استقرار وزارت دفاع و دیگر محل‌های استراتژیک نظیر کاخ سفید بر کسی پوشیده نیست.

... این سیستم‌ها در سال ۱۹۹۴، بازنگری و به سطح عالی ارتقا داده شدند. دلیل این بازنگری، فرود آن هواپیمای ۲ موتوره شخصی معروف در حیاط کاخ سفید در آن سال بود. طبق اطلاعات منابع دولتی، در طرح دفاعی جدید، ۵ توپ ضدهوایی بر بام پنتاگون مستقر شد که در طول ۲۴ ساعت از مقر وزارت دفاع حراست می‌کرد. ۲ اسکادران از جنگنده‌های اف ـ ۱۶ و افای‌ـ متعلق به ۱۸ پایگاه نظامی رئیس‌جمهور واقع در سنت‌آندرو و همین طور نیروهای پروازی ۱۱۳ و نیروهای تهاجمی ۳۲۱ مستقر در این پایگاه هم، امنیت کاخ سفید و پنتاگون را برعهده داشتند... این تدابیر شدید امنیتی با چنین حجم عظیم و گرانقیمتی نباید به هواپیمای بوئینگ اجازه می‌داد به پنتاگون نزدیک شود. کلنل وارزینکی سخنگوی پنتاگون در این‌باره می‌گوید: تا قبل از حادثه روز سه‌شنبه بعید می‌دانم کسی از این ضعف دفاعی پنتاگون خبر داشت؛ ما اصلا متوجه نشدیم هواپیما به طرف ما می‌آید. به بیان دیگر، وارزینکی چنین ادعا می‌کند که خلبان توانسته است از نقطه‌های کور رادار قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین سیستم ضدهوایی جهان، بدون هیچ آسیبی عبور کرده و خود را به پنتاگون برساند. و حالا مشخصات هواپیمایی که توانسته از همه این موانع بگذرد، چه بوده؟ یک بوئینگ ۷۵۷، ظرفیت مسافر: ۲۳۹ نفر، طول هواپیما: ۵۲ متر، طول بال‌ها: ۴۲ متر، وزن هواپیما به علاوه بار و مسافر: ۱۰۴ تن و بالاخره سقف سرعت پرواز: ۱۰۰۰ کیلومتر در ساعت! سقف وسیع پنتاگون (بزرگ‌ترین ساختمان اداری جهان که نامش از شکل معماری آن اقتباس شده و ترکیبی از ۵ پنج‌ضلعی در دل هم است) راحت‌ترین هدف و آسیب‌پذیرترین موضع پنتاگون برای کوبیدن هواپیما به‌نظر می‌رسد؛ هواپیمایی به وزن ۱۰۴ تن با سرعت ۹۰۰ کیلومتر در ساعت، نیرویی برابر با ۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نیوتن فشار بر نقطه اصابت وارد می‌کند؛ اما در عمل، خلبان به‌جای سقف ۱۴/۵ هکتاری پنتاگون ترجیح داده به سینه دیواری به ارتفاع ۲۷ متر ضربه وارد کند! هواپیما در کسری از ثانیه، به حالت شیرجه به زمین نزدیک شده در همان ارتفاع به حالت افقی ادامه مسیر می‌دهد و پس از عبور از بزرگراه و از میان راهرویی که به پارکینگ پنتاگون ختم می‌شود عبور کرده تقریبا با زاویه ۹۰ درجه به دیوار ساختمان می‌کوبد. همه چراغ‌های مسیر پارکینگ، جز یکی که بر اثر برخورد هواپیما سقوط کرده بود، سالم می‌ماند. ضربه اولیه به طبقه اول و تقریبا نزدیک به زمین وارد شده است. بدون آنکه به حیاط زیبا و باشکوه مقابل ساختمان یا باند هلیکوپتر مقابل آن صدمه‌ای وارد شود. در واقع ۸/۵ میلیارد نیوتن فشار وارد بر ساختمان فقط به قسمت کوچکی از حلقه اول صدمه وارد کرده و هواپیما در حلقه دوم متوقف شده است.

■ **آیا آنچه به پنتاگون برخورد کرد، یک هواپیمابود؟**

همه پرسنل حاضر در مجموعه پنتاگون لرزه حاصل از برخورد هواپیما را زیر پای خود حس کردند. سوخت هواپیما که در بال‌های آن ذخیره می‌شود، بر اثر حرارت ناشی از ضربه آتش گرفت و این آتش به ساختمان‌های مجاور سرایت کرد. با این وجود، تعداد تلفات افراد مستقر در ساختمان ۱۲۵ نفر و مسافران کشته شده ۶۴ نفر گزارش شد. خوشبختانه (اگر بتوان این عبارت را بر زبان راند) محل اصابت هواپیما به ساختمان، قبلا جهت بازسازی و تغییر دکوراسیون داخلی تخلیه شده و قرار بود محل مزبور را برای مرکز فرماندهی جدید نیروی دریایی آماده کنند. به این ترتیب، بیشتر اتاق‌های طبقه‌ای که ویران شد، خالی از پرسنل بود و فقط در برخی اتاق‌ها کارگرانی که مشغول بازسازی بودند، حضور داشتند. به همین دلیل بیشتر تلفات از غیرنظامیان بود تا نظامیان و در میان نظامیان کشته شده هم تنها یک افسر جان خود را از دست داد. نیم ساعت بعد از برخورد هواپیما طبقات بالای نقطه آسیب‌دیده نیز فروریخت.

ادامه دارد